

### ۳- رقابت و انحصار

جنبه خوب رقابت {در رابطه با کار، رقابت، به همان اندازه عمده است که تقسیم کار... رقابت برای برقراری مساوات ضروری است.} (جلد اول صفحه ۱۸۶ و ۱۸۸)

جنبه بد رقابت {اصل، نفی خویشتن است و مسلم ترین تأثیرش، خانه خرابی کسانیت که در آن شرکت دارند.} (جلد اول صفحه ۱۸۵)

تذکر کلی {مضار حاصله از آن، همانند محاسنی که به همراه خود می آورد... هر دو از نظر منطقی، از این اصل مشتق می شوند.} (جلد اول صفحه ۱۸۵ و ۱۸۶)

مسأله ای که باید حل گردد {باید در جستجوی اصل رابطه بود که مشتق از قانونی باشد که بالاتر از خود آزادی قرار دارد.} (جلد اول صفحه ۱۸۵)

اشکال مختلف {بنابراین در این جا از بین بردن رقابت- که به اندازه از میان بردن آزادی غیرممکن است- مطرح نمی باشد و باید تعادلی- که من مایلم آن را پلیس به نامم- برای آن پیدا کنیم.} (جلد اول صفحه ۲۲۳)

آقای پرودون، به این ترتیب دفاع از ضرورت ابدی رقابت را در مقابل کسانی که می خواهند مسابقه را به جای آن قرار دهند، شروع می کند.<sup>۱</sup>

«هیچ مسابقه ای بدون منظور نیست و از آن جا که موضوع هر علاقه، ضرورتاً متناسب با خود علاقه است- زن برای عشاق، قدرت برای جاه طلب، طلا برای فرد پول دوست، لوح افتخار برای شاعر- لذا مسابقه صنعتی هم ضرورتاً به خاطر سود است. مسابقه چیزی نیست جز خود رقابت.» (جلد اول صفحه ۱۸۷)

رقابت، مسابقه ای است که به منظور سود انجام می گیرد. آیا مسابقه صنعتی ضرورتاً مسابقه به خاطر سود، یعنی رقابت است؟ آقای پرودون می خواهد با صرف

---

<sup>۱</sup> - منظور فوریرریست هاست (توضیح از فریدریش انگلس است).

ادعا آن را ثابت کند. و دیدیم که از نظر او ادعا کردن به معنی به اثبات رساندن است، همان طور که از نظر او فرض کردن به معنی منکر شدن است. اگر موضوع بلاواسطه عشاق، زن است، پس، موضوع بلاواسطه مسابقه صنعتی، تولید است نه سود.

رقابت، مسابقه صنعتی نیست بلکه مسابقه تجاری است. امروزه مسابقه صنعتی، فقط در رابطه با تجارت وجود دارد. حتا در حیات اقتصادی ملت های مدرن، دوره هائی وجود دارند که در آن ها، تمام مردم دنیا- بدون آن که چیزی تولید کرده باشند- جنون سود به سرشان می زند. این جنون سوداگرانه که به طور دوره ای تکرار می شود، خصلت واقعی رقابت را افضاء می سازد، رقابتی که برای فرار از ضرورت مسابقه صنعتی تلاش می کند.

اگر به یک صنعت گر قرن چهاردهم می گفتند که امتیازات و تمام تشکیلات فنودالی صنعت، لغو خواهد شد، تا مسابقه صنعتی ای که رقابت نامیده می شود، به جای آن قرار داده شود، او فوراً جواب می داد که درست همین امتیازات مؤسسات مختلف، اصناف و اتحادیه های پیشه وران هستند که رقابت سازماندهی شده را تشکیل می دهند. و وقتی آقای پرودون ادعا می کند که «مسابقه چیزی جز رقابت نیست» (جلد اول صفحه ۱۸۷) چیزی بیشتر از این بیان نکرده است. «دستور بدهید که از اول ژانویه ۱۸۴۷ کار و مزد هر کس تضمین شود، آن وقت بلافاصله رخوت بزرگی جانشین هیجان شدید صنعتی خواهد شد.» (جلد اول صفحه ۱۸۹)

حال به جای یک پیش شرط، یک تأیید و یک نفی، با یک فرمان سروکار داریم، فرمانی که آقای پرودون تعمداً صادر کرده است تا ضرورت رقابت و ابدی بودن آن را به عنوان یک مقوله، به اثبات برساند و غیره و غیره...

هر آینه تصور کنیم که برای خلاص شدن از شر رقابت، فقط به صدور فرمان احتیاج داریم، هرگز از دست آن رها نخواهیم شد. و چنان چه تا آن جا پیش برویم که پیشنهاد کنیم که توأم با حفظ دستمزدها، رقابت از میان برداشته شود، در این

صورت پیشنهاد کرده ایم که فرمان بی معنایی صادر شود. اما خلق ها به فرمان پادشاهان پیشرفت نمی کنند، آن ها قبل از این که چنین فرمان هانی صادر کنند باید لاقال شرایط حیات صنعتی و سیاسی و نتیجتاً تمام روش زندگی شان را از بیخ و بن تغییر بدهند.

آقای پرودون با بی پروائی گستاخانه خود، جواب می دهد که این پیش شرط «تغییر طبیعت، بدون وجود شرایط ابتدائی تاریخ است.» (جلد اول صفحه ۱۹۱) و به خود حق می دهد که «ما را از بحث محروم سازد» (همان صفحه). معلوم نیست بر حسب کدام فرمان!

آقای پرودون نمی داند که تمام تاریخ، صرفاً تغییر مداوم طبیعت انسانی است. «از واقعیات صحبت کنیم. انقلاب فرانسه، هم به خاطر آزادی صنعتی و هم آزادی سیاسی صورت گرفت و آشکارا بگونه‌ایم اگر چه فرانسه در سال ۱۷۸۹، با همه عواقب پرنسیپی- که تحقق آن را خواستاری می کرد- آشنا نبود، معهذانه در مورد آرمان هایش و نه در مورد انتظاراتش اشتباه نکرده بود. هر کس منکر این موضوع بشود، از نظر من حق انتقاد را از خود سلب می کند. من هرگز با کسی که با اشتباه عمدی بیست و پنج میلیون انسان را به عنوان یک اصل عنوان می کند، بحثی نخواهم داشت. اگر رقابت یک اصل اقتصاد اجتماعی، یک حکم سرنوشت و یک ضرورت روح انسانی نبود، پس چرا به جای از بین بردن مؤسسات، اتحادیه های پیشه وران و اصناف، هیچ کس به این فکر نیفتاد که آن ها را دوباره برقرار سازد.» (جلد اول صفحه ۱۹۱ و ۱۹۲)

بنابراین، چون فرانسویان قرن ۱۸، به جای این که تغییراتی در مؤسسات، اتحادیه های پیشه وران و اصناف بوجود آورند، آن ها را از بین بردند، پس فرانسویان قرن ۱۹ به جای این که رقابت را از میان بردارند، بایستی تغییراتی در آن بدهند. چون در قرن ۱۸، رقابت در نتیجه نیازمندی های تاریخی، بر فرانسه حکمفرما بود. پس این رقابت نباید در قرن ۱۹ براساس نیازمندی های تاریخی، بر

فرانسه حکم فرما باشد. پس این رقابت نباید در قرن ۱۹ براساس نیازمندی های تاریخی دیگری از میان برده شود. آقای پرودون که درک نمی کند که بوجود آمدن رقابت با تکامل واقعی انسان ها ی قرن ۱۸ مربوط بود، رقابت را، ضرورت روح انسانی در دیار تخیلی کفار می داند و معلوم نیست با کولبرت بزرگ در قرن ۱۷ چه می کرد؟

بعد از انقلاب، نوبت به وضع موجود می رسد. آقای پرودون به همین منوال از آن نیز واقعیاتی را ترسیم می کند تا ابدی بودن رقابت را نشان بدهد، به این ترتیب که ثابت می کند همه صنایعی ای که این مقوله هنوز به اندازه کافی در آن ها توسعه نیافته است از قبیل کشاورزی، کیفیت نازل تر و فرتوت تری دارند.

ابراز این نکته که صنایعی وجود دارند که هنوز در سطح رقابت قرار ندارند و صنایع دیگری وجود دارند که پائین تر از سطح تولید بورژوائی هستند، یک یاهه گویی میان تهی است که به هیچ وجه ابدی بودن رقابت را به اثبات نمی رساند. تمام منطق آقای پرودون در مطالب زیر خلاصه می شود: رقابت مناسبت اجتماعی ای است که ما امروز در آن نیروهای مولده خود را توسعه می دهیم. در واقع این حقیقت را به طور منطقی نمی پروراند، بلکه اشکالی به آن می دهد آن هم اشکال کاملاً مضحکی، به این ترتیب که می گوید: رقابت مسابقه صنعتی است، شیوه امروزی آزاد بودن است، احساس مسئولیت در کار است، تعیین کردن ارزش است، یکی از شرایط رسیدن به مساوات است، یکی از اصول اقتصاد اجتماعی است، حکم سرنوشت است، ضرورت روح انسانی است، انگیزه عدالت ابدی است، آزادی در تقسیم است، تقسیم آزادی است، یک مقوله اقتصادی است.

«رقابت و همکاری از هم پیشتیبانی می کند و بسیار بعید است که یکدیگر را کنار بگذارند و حتا از هم جدا نمی باشند هر کس از رقابت صحبت کند، هدف مشترک را پیش شرط آن می داند، بنابراین، رقابت، خودخواهی نیست و این تأسف انگیزترین

خطای سوسیالیزم است که سرنگونی جامعه را در آن می بیند» (جلد اول صفحه ۲۲۳)

هرکس از رقابت صحبت کند، از هدف مشترک سخن می گوید و این از یک سو ثابت می کند که رقابت همکاری است و از سوی دیگر ثابت می کند که رقابت خودخواهی نیست. و اگر کسی از خودخواهی صحبت کند آیا از هدف مشترک نیز سخن نمی گوید؟

همه خودخواهی ها در جامعه و به وسیله جامعه صورت می گیرد. بنابراین، پیش شرط آن، جامعه- یعنی هدف های مشترک، نیازمندی های مشترک و وسایل تولید مشترک- و غیره و غیره است. پس آیا صرفاً بر حسب تصادف است که همکاری و رقابتی که سوسیالیست ها از آن صحبت می کنند، حتا از هم جدا نمی باشند؟ سوسیالیست ها خیلی خوب می دانند که جامعه کنونی براساس رقابت استوار است، پس چگونه می توانند رقابت را به سرنگونی جامعه کنونی متهم کنند، جامعه ای که خودشان می خواهند آن را سرنگون سازند؟ و چگونه سوسیالیست ها می توانند رقابت را به سرنگونی جامعه آینده نمایند، جامعه ای که بر عکس، سرنگونی رقابت را در آن می بینند؟

آقای پرودون در سطور بعد می گوید که رقابت، مخالف انحصار است و نتیجتاً نمی تواند مخالف همکاری باشد.

فئودالیسم، از ابتدای کارش مخالف سلطنت پادشاهی بود لکن با رقابتی که هنوز بوجود نیامده بود، به هیچ وجه مخالفتی نداشت. آیا نتیجه گیری از آن این است که رقابت با فئودالیسم مخالف نیست؟

در واقع، جامعه و همکاری عناوینی هستند که می توان به همه جوامع نسبت داد، چه جامعه فئودالی و چه جامعه بورژوازی که خود یک همکاری متکی به رقابت است. بنابراین چگونه ممکن است سوسیالیست هانی وجود داشته باشند که معتقد باشند می توان صرفاً به وسیله یک کلمه همکاری، رقابت را رد کرد؟ و چگونه خود آقای

پرودون می تواند در مقابل سوسیالیزم، فقط به این نحو از رقابت دفاع کند که آن را با یک کلمه همکاری توصیف نماید؟

همه چیزهایی که تاکنون گفتیم از نظر آقای پرودون جنبه های خوب رقابت را تشکیل می دهند. حالا می پردازیم به جنبه زشت آن یعنی جنبه منفی رقابت، به مضار آن، به اثرات مخرب و واژگون سازنده اش و به خصلت های زیان آوری که دارا می باشد.

تصویری که آقای پرودون از آن ترسیم می کند، کاملاً ناروشن است: رقابت، بدبختی می آفریند و جنگ داخلی را دامن می زند، «مناطق طبیعی را تغییر می دهد، ملیت ها را درهم می آمیزد، خانواده ها را متلاشی می سازد، وجدان عمومی را فاسد می کند، مفاهیم انصاف و عدالت و اخلاق را وارونه می سازد» و از همه این ها بدتر آن که دادوستد صادقانه و آزاد را مختل می کند و حتا در مقابل آن ارزش قیاسی و قیمت صادقانه و ثابتی را ارائه نمی دهد، تمام جهانیان حتا اقتصاديون را از اشتباه بیرون می آورد و کار را به آن جا می کشاند که خود را نیز نابود می سازد.

بعد از تمام ناهنجاری هایی که آقای پرودون ذکر می کند، آیا برای اصول و خیالبافی های او و برای مناسبات جامعه بورژوایی عاملی مخرب تر و تباه سازنده تر از رقابت، می تواند وجود داشته باشد؟

باید در نظر داشت که هر قدر رقابت، ایجاد سریع نیروهای مولده جدید یعنی شرایط مادی یک جامعه نوین را بیشتر دامن بزند، برای مناسبات بورژوایی مخرب تر می گردد. لافاقل از این نقطه نظر، جنبه بد رقابت می تواند خوب باشد.

«نتیجه الزامی بررسی رقابت- در رابطه با منشاء آن به عنوان کیفیت یا مرحله اقتصادی- تقلیل مخارج تولید است.» (جلد اول صفحه ۲۳۵)

از نظر آقای پرودون جریان گردش خون، معلول تنوری هاروی است.

«انحصار، پایان اجتناب ناپذیر رقابت است، رقابت با نفی مداوم خود، انحصار را می آفریند و بوجود آمدن انحصار، به سهم خود توجیهی برای آن است... انحصار

مخالف طبیعی رقابت است... اما به محض آن که رقابت لازم باشد، شامل ایده انحصار می شود زیرا انحصار- همانطور که قبلاً نیز بوده است- جایگاه هر رقابت فردی است.» (جلد اول صفحه ۲۳۶ و ۲۳۷)

ما هم مثل آقای پرودون خوشحالیم که او لااقل یک بار توانسته است فرمول خود را در باره تز و آنتی تز، به خوبی ارائه بدهد. تمام دنیا می داند که انحصار مدرن به وسیله خود رقابت بوجود آمده است.

در رابطه با محتوا، آقای پرودون به تصاویر شاعرانه ای متوسل می گردد و می گوید رقابت «در هر بخش از کار، موجب نوعی خودمختاری می شود در آن هر فرد، نیرو و استقلال خود را نشان می دهد. انحصار، محل هرگونه رقابت فردی است.» (جلد اول صفحه ۱۸۶). خودمختاری لااقل به اندازه جایگاه زیباست!

آقای پرودون فقط از انحصار مدرنی سخن می گوید که به وسیله رقابت آفریده می شود. ولی همه ما می دانیم که رقابت به وسیله انحصار فنودالی بوجود آمد. پس، در اصل، رقابت، مخالف انحصار بود و نه آن که انحصار، مخالف رقابت. به این ترتیب انحصار مدرن، یک آنتی تز ساده نیست بلکه برعکس، سنتز واقعی است.

تز: رقابت

سنتز: انحصار مدرنی که نفی انحصار فنودالی است، تا حدی که دربر گیرنده سیستم رقابت می باشد و نفی رقابت است، تا حدی که انحصار است.

پس انحصار مدرن یعنی انحصار بورژوازی، انحصار مصنوعی است، یعنی نفی نفی است، جمع اضداد است، انحصار است در حالت ناب، طبیعی و منطقی آن. وقتی آقای پرودون انحصار بورژوائی را به عنوان انحصاری خام، /بتدانی، پرتناقض و متشنج معرفی می کند، به ضد و نقیض گویی با فلسفه شخصی خود پرداخته است. به نظر می رسد که آقای رسی- که در رابطه با انحصار مکرراً مورد استناد آقای پرودون قرار می گیرد- خصلت سنتزی انحصار بورژوازی را بهتر درک کرده باشد. او در کتابش «کورس اقتصاد سیاسی» میان انحصار مصنوعی و طبیعی تفاوت قائل

می شود و تشریح می کند که انحصارات فنودالی، مصنوعی یعنی تعبدی هستند و انحصارات بورژوانی، طبیعی یعنی تعقلی می باشند.

آقای پرودون دلیل و برهان می آورد که انحصار چیز خوبی است زیرا که یک مقوله اقتصادی بوده و تجلی «خرد غیرشخصی بشریت» است. به همین منوال انحصار و رقابت چیز خوبی است، زیرا که آن نیز یک مقوله اقتصادی است. اما چیزی که خوب نیست، نحوه انجام پذیرفتن انحصار و رقابت است و از آن بدتر این است که رقابت و انحصار یکدیگر را متقابلاً می بلعند. پس چه باید کرد؟ باید در جستجوی سنتز این دو ایده بود و آن ها را از آغوش الهی که از زمان های لایتناهی در آن آرمیده اند، بیرون کشید.

در حیات عملی فقط به رقابت و انحصار و جدال آن ها برخورد نمی کنیم، بلکه هم چنین با سنتز آن ها که نه یک فرمول بلکه یک حرکت است، مواجه می شویم. انحصارات رقابت را بوجود می آورد و رقابت، انحصار را. انحصارداران، رقیب یکدیگر می شوند و رقیبان، انحصاردار می گردند. چنان چه انحصارداران، رقابت بین خود را به وسیله همکاری های جزئی محدود سازند، رقابت میان کارگران افزایش می یابد و هر قدر توده پرولتاریا در برابر انحصارداران یک ملت رشد یابد به همان اندازه رقابت میان انحصارداران ملت های مختلف عنان گسیخته تر می شود. خصلت سنتز بدان گونه است که انحصار فقط به این وسیله می تواند بقای خود را حفظ کند که دائماً به میدان رقابت قدم بگذارد.

آقای پرودون به خاطر آن که گذار دیالکتیکی به مالیات ها را که در تعقیب انحصار فرا می رسند، انجام دهد، از نابغه جامعه که بدون بیم و هراس راه پرپیچ و خم خود را پیموده است، صحبت می کند و می گوید این نابغه جامعه بعد از آن که «بدون احساس پشیمانی و تردید با گام های مصمم به سر منزل انحصار رسید، نگاه اندوه باری به پشت سرخود می افکند و پس از یک غور و تأمل عمیق، تمام اشیاء تولید شده را مشمول مالیات می سازد و تشکیلات اداری کاملی بوجود می آورد تا

همه مشاغل در اختیار پرولتاریا قرار گیرد و مخارج آن‌ها به وسیله انحصارداران پرداخت شود.» (جلد اول صفحه ۲۸۴ و ۲۸۵)

در باره این نایبغه که بدون صرف صبحانه در راهی پریچ و خم به گردش پرداخته است، چه می‌توان گفت؟ و در باره این گردش که منظور دیگری جز این ندارد که بورژوازی را به وسیله مالیات‌ها نابود کند، چه بگوئیم؟ حال آن‌که منظور از مالیات‌ها این است که برای بورژوازی وسایلی بیافریند تا به عنوان طبقه حاکمه بر سر کار بماند.

برای آن‌که بطور ضمنی نشان بدهیم که آقای پرودون چگونه با جزئیات اقتصادی بازی می‌کند، کافی است اشاره کنیم که از نظر او مالیات مصرف بخاطر مساوات و مساعدت به پرولتاریا وضع شده است.

مالیات مصرف، تازه از زمان پیروزی بورژوازی به توسعه کامل خود رسیده است. مالیات مصرف، در دست سرمایه‌صنعتی- یعنی ثروت معتدل و صرفه‌جویی که به وسیله استثمار مستقیم کار، ادامه حیات داده تجدید تولید نموده و افزایش یافته بود- وسیله‌ای برای آن شد که ثروت را از جنگ اشراف‌عیاش و ولخرجی که کاری جز مصرف نداشتند، بیرون بیاورد.

جمیز استوارت، این منظور اصلی از مالیات مصرف را در کتاب خود «تحقیق درباره اصول اقتصادی سیاسی» - که ده سال قبل از آدام اسمیت منتشر شده است- به وضوح تشریح کرده و می‌گوید:

«به نظر می‌سد که در رژیم سلطنتی مطلق، گویا شاهزادگان نسبت به افزایش ثروت، حسادت می‌ورزند و به این جهت برای آنهایی که ثروتمند می‌شوند، مالیات‌هایی وضع می‌کنند یعنی مالیات بر محصولات در حکومت مشروطه مالیات‌ها عمدتاً مشمول کسانی می‌گردد که فقیر می‌شوند، یعنی مالیات بر مصرف. به این ترتیب پادشاهان مالیات‌هایی بر صنایع می‌بندند... مثل مالیات سرانه، مالیات به ثروت که متناسب با ثروت مفروض اتباع‌شان می‌باشد و هر کس به نسبت عوایدی

که تخمیناً بدست می آورد، مالیات می پردازد. در ممالک مشروطه، مالیات ها معمولاً بر مصرف تعلق می گیرند.» (جلد دوم صفحه ۱۹۰ و ۱۹۱)

هر کس به نسبت مخارجش مشمول مالیات می شود. در رابطه با سلسله مراتب منطقی مالیات ها، بیلان بازرگانی، اعتبار تجاری- البته به مفهوم آقای پرودون- فقط می خواهیم تذکر بدهیم که بورژوازی انگلستان وقتی در دوره ویلهلم فون اورانین، به اعتبار سیاسی نایل آمد، به مجرد آن که در موقعیتی قرار گرفت که توانست شرایط موجودیت خود را آزادانه تکامل بخشد، فوراً یک سیستم مالیاتی جدید، قرضه ملی و سیستم گمرکات استحقاقی را بوجود آورد.

این تذکر کافی خواهد بود تا بخواننده، ایده صحیحی از توضیحات ژرف اندیشانه آقای پرودون در باره پلیس یا مالیات، بیلان بازرگانی، اعتبار تجاری، کمونیزم و مردم بدهد. ما می خواهیم ببینیم که این فصل ولو به طور خیلی ملایم، حقیقتاً چه نقدی را مورد بحث قرار داده است.